



تحقیقی در ساختمان صرفی واژه های ملک و ملانکه

پدیدآورده (ها) : برگ نیسی، کاظم

فلسفه و کلام :: معارف :: آذر - اسفند 1374 - شماره 36

از 15 تا 29

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/39891>

دانلود شده توسط : حدیث پژوه

تاریخ دانلود : 17/01/1394

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

تحقیقی در ساختمان صرفی واژه‌های مَلَك و مَلَائِكَة

نوشته کاظم برگ‌نیسی



واژه مَلَك (فرشته) به صورت مفرد و مُتَنّی و جمع^۱ (مَلَائِكَة) بارها در قرآن به کار رفته است.^۲ مَلَك به معنای «پیغامبر، پیغام‌رسان، قاصد، سفیر، فرستاده» است، و این معنا ناظر به نقش فرشته به عنوان واسطه میان خدا و انسان است. همین معنا و نقش را در واژه عبری «مَلَأَخ، مَلَأَخ» و برابر نهاده یونانی آن در ترجمه کتاب مقدس *αγγελος*، و واژه فارسی فرشته (فریشته، فریسته، فرسته، قیاس کنید با «فرستادن») نیز می‌یابیم. واژه یونانی انگلوس پس از آن که به صورت وام واژه در ترجمه لاتینی کتاب مقدس به کار رفت به زبانهای اروپایی راه یافت (انگلیسی *angel*، آلمانی *Engel*، فرانسه *ange* و ...) ^۳. مقاله حاضر تنها درباره ساختمان صرفی واژه‌های مَلَك و مَلَائِكَة بحث می‌کند و به جنبه معناشناختی نمی‌پردازد. زیرا روشن است که صرف یا ساخت واژه morphology و معناشناسی

۱. برخی از کاربردهای مَلَك در قرآن بر معنای جمع دلالت دارد مانند: «وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِبَةٌ وَالْمَلَائِكَةُ عَلَىٰ أَزْجَانِهَا...» (سوره الحاقة ۶۹/آیه‌های ۱۶ و ۱۷)، و «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (سوره الفجر ۸۹/آیه ۲۲).

۲. به صورت مفرد ۱۳ بار، به صورت مُتَنّی ۲ بار و به صورت جمع (مَلَائِكَة) ۷۳ بار.

۳. شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا اشاره کنیم که حنین بن اسحاق (متوفای ۲۶۰ هـ/۸۷۳ م) در ترجمه کتاب اراطامیدورس افسسی (کتاب تعبیر الرؤیا، به تحقیق توفیق فهد، دمشق، ۱۹۶۴)، «مَلَك» و «مَلَائِكَة» را در برابر واژه‌های یونانی «خدا، الاله» و «خدایان، الالهگان» به کار برده است.

دست کم در روش شناسی پژوهش دو حوزه کاملاً مستقل به شمار می‌رود. نگارنده می‌خواهد در این مقاله مطالبی را که جفری در ریشه شناسی مدخل ملک در کتاب واژه‌های دخیل در قرآن (ص ۳۸۸-۳۸۷) آورده است به محک بررسی و نقد بزند. اما پیش از آغاز بحث باید یک نکته روش شناختی را که به کار جفری مربوط می‌شود روشن کرد.

همان‌گونه که در مقاله «واژه‌های دخیل قرآن و دیدگاهها»^۴ اشاره شد، شناخت آن دسته از واژه‌های دخیل که ریشه‌ای در زبان عربی ندارد و با هیچ معیار زبان شناختی نمی‌توان اشتقاق آنها را از یک ریشه عربی توجیه کرد، کار چندان دشواری نیست. به مثل وقتی لغت شناسان عرب به این بیت از معلّقهُ امرؤالقیس می‌رسیدند که

مُهْفَهْفَةٌ بَيْضَاءُ غَيْرُ مُفَاضَةٍ تَرَائِبُهَا مَصْقُولَةٌ كَالسَّجْنَجْلِ

به آسانی تشخیص می‌دادند که واژه سجنجل عربی نیست، و ما امروزه می‌دانیم که این واژه مُعَرَّب sexangulus لاتینی است و بر ورق نقره‌ای صیقلی شش گوشه‌ای اطلاق می‌شد که پیش از اختراع شیشه به عنوان آینه به کار می‌رفت. در مورد واژه‌های متناظر در دو یا چند زبان سامی نیز مهمترین معیار برای تشخیص اینکه واژه‌ای اصیل است و از زبان سامی مادر به ارث رسیده است و یا وام‌واژه‌ای است که از یک زبان به دیگری راه یافته است، قوانین صوتی زبان است. لغت شناسان متقدم نیز کم و بیش با این معیار آشنایی داشته‌اند. شاید خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵-۱۰۰ هـ) نخستین کسی باشد که این معیار را به روشنی به کار گرفته است. وی به مثل - ذیل ماده «ن ط ر»^۵ واژه ناظر (کشتبان) را آورده است و به رغم وزن قیاسی عربی آن نوشته است که این واژه عربی نیست و متعلق به سواد عراق است. و جوالیقی^۶ (متوفای ۵۴۰ هـ) نیز با تکیه بر همین قوانین صوتی واژه ناظور (حافظ النخل و الشجر) را نبطی شمرده است (در کاربرد جوالیقی مراد از نبطی، آرامی است)^۷ و برای اثبات نظر خود به سخن اصمعی (متوفای ۲۱۳ هـ) استناد جسته است که گفته بود همتای عربی این واژه «ناظور» است. در واقع «ظا»ی عربی معادل «طا»ی آرامی است. بنابراین ریشه «نظر» در عربی

۴. معارف، دوره دوازدهم، شماره ۱ و ۲، فروردین - آبان ۱۳۷۴.

۵. کتاب اللین.

۶. المتعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، تحقیق احمد محمد شاکر [اقتست، تهران، ۱۹۶۶]، ص ۳۳۴.

۷. در حقیقت وزن فاعول در زبان عربی نسبت به دیگر وزنها اسم از اصالت کمتری برخوردار است و بسیاری از اسمهای این وزن از زبان سریانی و دیگر زبانهای سامی به عربی راه یافته است. نگاه کنید به ابراهیم السامرائی، دراسات فی اللغین النثریاتیة و العریة، دار الجلیل بیروت - مکتبة المحتسب عمان، ۱۹۸۵، ص ۱۱۱ به بعد.

باید همتای «نظر» در آرامی باشد، و در واقع نیز چنین است.^۸ ناگفته پیداست که این معیار در مورد آن دسته از واژه‌ها که ساخت یکسان یا مشابهی دارد چندان گره‌گشا نیست. تا آنجا که به کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید مربوط می‌شود تفکیک روشنی میان دو حوزه ساختواژه و معناشناسی دیده نمی‌شود. برای جفری - معمولاً - یکی از نشانه‌های دخیل بودن واژه‌ها اختلاف نظر لغت‌شناسان در ریشه‌یابی آنهاست. واژه مَلَك نیز همین وضع را دارد. اما پیش از بررسی آرای لغت‌شناسان عرب و نویسندگان فرهنگهای عربی، باید دید خاورشناسان دربارهٔ مَلَك چه نظری داشته‌اند.

فرانکل (Frankel) مَلَك را برگرفته از مَلَاخ عبری دانسته است. برونو (Brünnow) و فیشر (Fischer) نیز صورت عبری مَلَاخ را اصل گرفته‌اند.^۹ نلدکه^{۱۰} واژه حبشی «مَلَاک» را واژه‌ای بومی شمرده است. به نوشتهٔ وی فعل لَأَك (فرستادن) در زبان گِیَز (زبان حبشی کهن) واژه‌ای متداول بوده است که به صورت «لک» در لهجه‌های تیگرنیا و تیگره و امهری زنده مانده است. واژه حبشی کاربرد عبری را دارد. اما بقایء (در مَلَاک حبشی) به این معنا نیست که حبشیان کهن آن را از معلمان مسیحی خود شنیده باشند، اما چنین چیزی نیز کاملاً ممکن است. وی همچنین یادآور شده است که به نظر می‌آید واژه عربی مَلَك از تلفظ معمولی «ملاکا»ی سُریانی - با دَفن مصوّت بلند - حاصل شده باشد، اما این تلفظ می‌بایست به سبب لهجهٔ پیامبر کنار گذاشته شده باشد. به این ترتیب به نظر نمی‌آید که نلدکه از کاربرد صورت «مَلَاک» در شعر کهن عربی آگاه بوده باشد. بل^{۱۱} نوشته است که به نظر نمی‌آید محمد (ص) برای واژه‌ای به معنای «فرشته» به زبان حبشی روی آورده باشد، بیشتر احتمال دارد که واژه مَلَاک با جمع مشخصاً حبشی آن (مَلَائِکَة) از پیش به زبان عربی راه یافته بوده باشد و برای مردم مکه و واژه‌ای آشنا بوده باشد. مینگانا^{۱۲} مَلَك را برگرفته از سُریانی دانسته است. به نظر مکداندل (Macdonald) «مَلَائِکَة» جمع مکتسر واژهٔ سامی کهن (شاید کنعانی) «مَلَاک» است که احتمالاً از زبان عبری به عربی راه یافته است.^{۱۳} و برگستراسر مَلَك را آرامی الأصل شمرده است. و سرانجام جفری نوشته است «کمترین شکی نیست که اصل واژه واژه حبشی [مَلَائِک] است با جمع ویژهٔ آن [مَلَائِکَة]، که یک کلمهٔ

۸. محمود فهمی حجازی، علم اللغة العربية، وكالة المطبوعات، کویت، ۱۹۷۳، ص ۲۱۱.

9. Boneschi, Paulo, "Is Malak an Arabic Word?", *JAOS*, vol. 65 (1945), p. 108.

10. Nöldeke, Theodor, *Neue Beiträge zur Semitischen Sprachwissenschaft*, Strassburg, 1910, s. 34.

11. Bell, Richard, *The Origin of Islam in its Christian Environment*, London, 1926, p. 52.

12. Mingana, A., "Syriac influence on the style of the kur'ān", *Bulletin of the John Rylands Library*, vol. 11 (1927), p. 85.

13. *EJ*¹, MALĀ'IKĀ

متداول حبشی برای *angelos* هم به مفهوم فرشته (*angelus*) و هم به مفهوم فرستاده و پیام‌آور (*nuntius*) است. به این ترتیب دقیقاً با واژه عبری אַנְגֵּל ، واژه فنیقی ʾnḡl و سریانی ܐܢܓܠܐ تطبیق می‌کند. البته احتمال بسیار دارد که واژه تحت تأثیرات یهودی نیز قرار گرفته باشد. به این ترتیب می‌بینیم که در مورد خاستگاه این واژه اتفاق نظری وجود ندارد؛ هر چند - همان‌گونه که مونتگمری وات اشاره کرده است^{۱۴} - بیشتر آن را برگرفته از حبشی پنداشته‌اند. تا آنجا که نگارنده می‌داند تنها یک تن از خاورشناسان در صدد اثبات اصالت واژه مذکور در زبان عربی برآمده است.^{۱۵} اکنون باید پرسید که به چه دلیل صورت حبشی اصل تئور شده است؟ و اشکال ریشه‌شناسی عربی در کجاست؟ به شهادت سنگ‌نبشته‌ها و کتاب مقدس و دیگر متون کهن برجای مانده، واژه مورد بحث ما در زبانهای عبری و آرامی^{۱۶} و سریانی و حبشی به کار رفته است، اما چرا دانشمندان یاد شده واژه عربی *مَلَك* را اصیل، و به عبارت دیگر، همزاد و همتای نظایر سامی آن ندانسته‌اند؟ نخست باید بدانیم که *مَلَك* و نظایر آن ریشه‌ای جز «لَاك» ندارد. اما ریشه فعلی «لَاك»، (فرستادن) را نه در زبان عبری^{۱۷} می‌توان یافت، نه در آرامی، نه در فنیقی، نه در سریانی. این ریشه فعلی را پژوهشگران تنها در زبان حبشی یافته‌اند. از سوی دیگر پافشاری لغت‌شناسان متقدم و متأخر عرب بر سر این نکته که *لَاك* ریشه اصیلی در زبان عربی نیست، بلکه مقلوب «الْك» است، باعث شده است که اکثریت قریب به اتفاق خاورشناسان عربی‌دان در اصالت واژه‌های *مَلَك* و ملائکه تردید کنند. این خاورشناسان با تکیه بر پژوهشهای تطبیقی در زبانهای سامی به درستی می‌دانستند که *مَلَك* و ساختهای فعلی همخانواده آن ریشه‌ای جز «لَاك» ندارد.^{۱۸} اما درست همین ریشه را در فرهنگهای

14. Montgomery Watt, W., *Bell's Introduction to the Quran*, Edinburg, 1970, p. 154.

15. Boneschi, *op. cit.*

این مقاله در سال ۱۹۴۵ چاپ شده است، اما در آن هیچ اشاره‌ای به کتاب جفری و نوشته‌های نلدکه و مینگانا و دیگر مآخذ جفری نشده است!

۱۶. در این باره نگاه کنید به:

Donner, H.-Röllig, W., *Kanaanäische und Aramäische Inschriften*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, Band I: Texte (1971), s. 44 (Nr. 224, 8), Band II: kommentar (1973), s. 264.

۱۷. تا آنجا که به صرف زبان عبری مربوط می‌شود واژه *مَلَاخ* که بارها در نوشته‌های عهد عتیق به کار رفته است کاملاً بی‌تجارب است. وزن مفعول در زبان عبری نه تنها برای اسمهای مکان و زمان، بلکه برای بسیاری از اسمهای دیگر به کار می‌رود. اما از آنجا که ریشه «لَاك» (یا «الْك») در زبان عبری وجود ندارد باید *مَلَاخ* را یک واژه عبری بومی شده *naturalized* و نه بومی، به‌شمار آورد (Boneschi, *op. cit.*, p. 108, n4).

۱۸. به‌عنوان نمونه نگاه کنید به:

عربی کهن نمی‌یافتند. وقتی که اَلْک ریشه اصلی شمرده شود، طبیعی است که باید ریشه درست را در دیگر زبانهای سامی جستجو کرد. و از آنجا که فعل ثلاثی مجرد این ریشه را تنها در زبان حبشی می‌یافتند نتیجه می‌گرفتند که «مَلْک» حبشی اصل «مَلْک» عربی است. به نظر نمی‌رسد که این ریشه شناسی بر دلیل دیگری استوار شده باشد. به مثل نباید تصور کرد که اگر دانشمندی همچون نلدکه - که به گفته روزنتال شاید بزرگترین سامی شناسی است که جهان تاکنون به خود دیده است - به بومی بودن «مَلْک» حبشی گراییده است تحت تأثیر نظریه خویش درباره خاستگاه سامیان بوده است (نلدکه آفریقا را مهد سامیان می‌دانست. اما این نظریه قبول عام نیافت و غالب دانشمندان شبه جزیره عرب را خاستگاه سامیان می‌دانند). زیرا او به خوبی می‌دانست که زبانهای سامی از طریق مهاجرت برخی قبایل جنوب شبه جزیره عرب به حبشه راه یافت. و زبان حبشی کهن (گِز) با زبان عربی و از آن بیشتر با زبان سبائی رابطه استواری دارد و حتی خط حبشی برگرفته از خط سبائی است. و انگهی یهودیت و مسیحیت را برخی از مهاجران سرزمین شام به حبشه برده‌اند. و اساساً همان‌گونه که سارجنت یادآور شده است فرهنگ حبشی در قیاس با فرهنگ عربستان جنوبی ابتدایی و تقلیدی یا اقتباسی می‌نماید.^{۱۹}

امروزه دیگر می‌دانیم که فعل «اَلْک» (فرستادن) ریشه سامی بسیار کهنی است. این فعل در سنگ‌نبشته‌های اوگاریتی به کار رفته است.^{۲۰} بنابراین، به نظر می‌آید که باید آن را متعلق به زبان سامی مادر دانست.^{۲۱}

→

Gesenius, William, *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, translated by Edward Robinson, Houghton Mifflin Company, Boston and New York, 1906, p 521;

دیوان المصنّفات به تصحیح لایل، بیروت، ۱۹۲۰، ص ۶۲۴، یادداشت p.

19. R. B. Serjeant, "MIHRĀB", *BSOAS*, vol. XXII (1959), p. 441.

20. Driver, G. R. *Canaanite Myths and Legends*, Edinburg 1956, p. 158 (l'ak, l'ek); Gordon, Cyrus H., *Ugaritic Textbook*, Pontifical Biblical Institute, Roma 1965 (Readito Photomechanica 1967), p. 426, no 1344; *Ras Shamra Parallels* vol. II, Edited by Loren R. Fisher, Pontificum Institutum Biblicum, Roma 1975, p. 21, no. 36, p. 57. no. 20.

۲۱. Boneschi اگرچه کوشیده است تا اصالت واژه عربی مَلْک را ثابت کند. اما ریشه اصلی را - به پیروی از غالب لغت‌شناسان مسلمان - «اَلْک» پنداشته است. وی «اَلْک» عربی را با alāku (رفتن) اکدی یکسان پنداشته است (JAOS, p. 108, n5)، اما چنین سخنی درست نمی‌نماید. زیرا از یک سو اَلْک (به معنای فرستادن) ریشه اصیلی در زبان عربی نیست (این نکته در همین مقاله روشن می‌شود) و از سوی دیگر alāku اکدی را باید با «هالخ» عبری (به معنای رفتن) و «هَلْک» عربی ←

سردرگمی نویسندگان فرهنگهای عربی متقدم و متأخر (به استثنای فیروزآبادی) و معاصر در ریشه‌یابی واژهٔ مَلَك حیرت‌انگیز است. در زبان عربی کمتر واژه‌ای می‌توان یافت که ریشه‌یابی آن تا این اندازه بحث‌انگیز بوده باشد. در فرهنگهای عربی متقدم مانند کتاب العین خلیل بن احمد فراهیدی و جَمَهْرَةُ اللُّغَةِ ابْنِ دُرَيْدٍ (متوفای ۳۲۱ هـ) و تَهذِيبُ اللُّغَةِ اَزْهَرِي (متوفای ۳۷۰ هـ) و الصَّحاح جوهري (متوفای ۳۹۳ هـ) و مقایس اللُّغَةِ ابْنِ فَارِس (متوفای ۳۹۵ هـ) به مادهٔ «لُ أک» برغنی خوریم و واژه‌های مَلَك و ملائکه ذیل «أ ل ک» و «م ل ک» آمده است. با این همه حتی هنگامی که مَلَك را ذیل «م ل ک» آورده‌اند اشاره کرده‌اند که ریشهٔ اصلی آن «أ ل ک» است. در واقع تا آنجا که نگارنده می‌داند مادهٔ «لُ أک» از لسان العرب ابن منظور (۷۱۱-۶۳۰ هـ) به بعد به فرهنگهای عربی، از جمله قاموس المحيط فیروزآبادی (متوفای ۸۱۷ هـ) و تاج العروس زبیدی (متوفای ۱۲۰۵ هـ) که شرح و گسترش فرهنگ فیروزآبادی است راه یافته است.^{۲۲} اما فیروزآبادی نخستین کسی است که به گونه‌ای نسبتاً روشن از ریشه‌یابی «لُ أک» دفاع کرده است. با این همه هیچ‌یک از خاورشناسان توجّهی به این نکته نشان نداده است. فیروزآبادی ذیل مادهٔ «أ ل ک» نوشته است «گفته‌اند مَلَك از آن مشتق شده است، و اصل آن مَأَلَك است»^{۲۳} (ص ۱۲۰۳). اما ذیل «لُ أک» با اطمینان خاطر می‌نویسد «مَلَأک: مَلَك است، زیرا پیغام‌رسان خدای متعال است. وزن آن مَفْعَل است و حرف عین [یعنی همزه] حذف شده است. [این واژه] همواره به صورت مَحْفَف [بدون همزه] به کار رفته است، مگر در موارد نادر (شاذ)» (ص ۱۲۲۹). همچنین ذیل «م ل ک» به مَلَك اشاره کرده و یادآور شده است که «آن را در لُ أک ذکر کردیم» (ص ۱۲۳۲). در فرهنگهای معتبر معاصر مانند اقرب الموارد شرتونی و المنجد و حتی المعجم الوسیط که حاصل کار فرهنگستان زبان عربی مصر است واژهٔ مَلَك ذیل هر سه ریشهٔ «أ ل ک» و «لُ أک» و «مَلَك» آمده است. و در معجم الفاظ القرآن الکریم که باز حاصل کار فرهنگستان زبان عربی

→

(به معنای از میان رفتن، به جهان دیگر رفتن، هلاک شدن)، همزاد گرفت. برای معانی متعدد alāku نگاه کنید به:

The Assyrian Dictionary, Editorial Board Ignace J. Gelb, Benno Landsberger, A. Leo Oppenheim, Erica Reiner, Oriental Institute, Chicago and J. J. Angustin Verlagsbuchhanlung, Glückstadt, 1964, p. 300, 302 ff.

۲۲. ناگفته‌نگذاریم که طبرسی در مجمع البیان (دار مکتبه الحیاء، بیروت، ۱۹۶۱، ۱/۱۶۰) آورده است که ابو عبیده معتقد بود که ریشهٔ مَلَك «لُ أک» (به معنای فرستادن) است. همچنین قتیومی (متوفای ۷۷۰ هـ) در المصباح المنیر ذیل «أ ل ک» به «لُ أک» به عنوان یکی از ریشه‌های احتمالی مَلَك اشاره کرده است. اما آن را در فرهنگ خود نیابوده است، و ذیل «م ل ک» مَلَك را به «أ ل ک» ارجاع داده است.

۲۳. القاموس المحيط، مؤسسه الرساله - دارالریان للتراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۷.

مصر است از ریشه «أَلْک» نشانی نمی‌یابیم. نویسندگان این فرهنگ مَلْک را ذیل «لْأک» آورده‌اند و اشاره کرده‌اند ماده «لْأک» در عربی مقلوب «أَلْک» است (ج ۲، ص ۵۳۰) و سپس در ماده «مَلْک» یادآور شده‌اند که مَلْک از «لَأْک» است. اما از آنجا که به ریشه «مَلْک» مشهور شده است مطالب پیش‌گفته را تکرار کرده‌اند (ج ۲، ص ۶۲۳).

به نوشته جفری «دانشمندان مسلمان در عربی دانستن آن [مَلْک] متفق القول‌اند، اما در باب اینکه از مَلْک یا أَلْک مشتق شده است در میان خود مشاجره دارند» (ص ۳۸۷). بر این سخن باید چند تکمله افزود: (اول) در میان لغت‌شناسان تنها یک تن به دخیل بودن واژه مَلْک حکم کرده است. به نوشته قرطبی^{۲۴} نَضْرِبَن شَمِیل (متوفای ۲۰۳ یا ۲۰۴ هـ)^{۲۵} گفته است که عربها برای مَلْک ریشه‌ای ندارند (لا اشتقاق للملک عند العرب). اما این نظر مدافعی نیافت. (دوم) می‌توان گفت که همه لغت‌شناسان (به استثنای ابن کیسان) بر سر این نکته همدستان بوده‌اند که مَلْک صورت مُحَفَّف مَلَأْک است. دلیل انکارناپذیر این نکته صورت جمع «مَلانک» و «مَلانکه» است، زیرا همان‌گونه که به مَثَل - ابوالعلائی مَعْرَى گفته است جمع واژه‌ها را به صورت اصلی خود بازمی‌گرداند^{۲۶}، وانگهی هیچ واژه سه حرفی به‌هنگام جمع، وزن «مفاعل» و «مفاعله» پیدا نمی‌کند. (سوم) اختلاف نظر لغت‌شناسان بر سر ریشه‌یابی مَلْک سه شق داشته است: «أَلْک»، «لَأْک»، «مَلْک». و در این میان شق سوم از دو شق دیگر ضعیف‌تر بوده است، زیرا به گواهی ماخوذ موجود تنها ابن کیسان (متوفای ۲۹۹ هـ) چنین نظری داشته است. به گفته ابن کیسان^{۲۷} میم مَلْک اصلی است و همزه مَلَأْک زائد است، مانند شمائل که جمع شمال [در اصل: شمأل] است و شین آن اصلی و همزه زائد است، بنابراین نظر، مَلَأْک از مَلْک (به ضم و فتح لام) مشتق شده است، و این نام را از آن‌رو بر فرشتگان نهاده‌اند که موجوداتی توانا و پر قدرند، زیرا همه واژه‌های همریشه با «مَلْک» معنای توانایی و قدرت را می‌رساند. این نظر قبول عام نیافت، زیرا مشکلات لاینحل بسیاری پدید می‌آورد، به مَثَل قادر به توجیه مصدر «أَلوک» و اسم «أَلوک» نیست. وانگهی با چنین قیاسی می‌بایست صورت «مَلاک» (با الف) به دست می‌آمد نه «مَلْک».

۲۴. الجامع لاحکام القرآن، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۳، ۱/۱۸۲؛ حاشیه محیی‌الدین شیخ‌زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، داراحیاء التراث العربی، ۱/۲۳۹.

۲۵. سیوطی، بئیه الوعاة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالفکر، ۱۹۷۹، ۲/۳۱۶، ۳۱۷.

۲۶. رساله الملائکه، تحقیق محمد سلیم الجندی، مطبعة الترقی، دمشق، ۱۹۴۴، ص ۶؛ نیز تفسیر طبری، ۱/۱۵۵.

۲۷. طبرسی، مجمع البیان، مکتبه الحیاء، بیروت، ۱۹۶۱، ۱/۱۶۰؛ حاشیه محیی‌الدین شیخ‌زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی.

۱/۲۳۹؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل «ملک» (ص ۴۷۳)، «و قال بعض المحققین هو من المَلْک».

علاوه بر این، معنای اصلی ریشه (یعنی فرستادن، یا پیغام فرستادن) به کلی نادیده گرفته شده است؛ و اساساً روشن نیست که به چه دلیل باید هزّه شمال [= شمال] را غیر اصلی بگیریم؟ (چهارم) اکثریت قریب به اتفاق لغت‌شناسان «لَأَكْ» را مقلوب «الْك» دانسته‌اند (به این موضوع بازخواهیم گشت). تا آنجا که جستجوی نگارنده نشان می‌دهد برای واژه مَلَأَك در شعر کهن عربی دست کم سه شاهد می‌توان یافت:

فَلَسْتُ لِإِنْسِيٍّ وَ لَكِنْ لِمَلَأَكِي تَنَزَّلَ مِنْ جَوِّ السَّمَاءِ يَصُوبُ ٢٨
 (تواز تبار آدمی‌زادگان نیستی، از تبار فرشته‌ای هستی که از فراز آسمان فرود آمده است)

شاهد دیگر متعلق به عدی بن زید (متوفای حدود ۶۰۴ میلادی) است

أَبْلَغِ التُّعْمَانَ عَنِّي مَلَأَكًا أَنَّهُ قَدْ طَالَ حَبْسِي وَ إِنِّي طَارِي ٢٩

٢٨. این بیت به چند صورت روایت شده است و نام سراینده آن نیز محل اختلاف است، اما در همه روایتها صورت «مَلَأَك» به کار رفته است. در کتاب العین (۳۸۱/۵) مصرع دوم «تبارک من فوق السّماوات مُرْسَلُهُ» آمده است. طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفة، بیروت، ۱۹۸۹، ۱/۱۵۵) [افست چاپ بولانی] به جای تَنَزَّلَ «تَحَدَّر» آورده است. آلوارت (کتاب العقد الثمین فی دواوین الشعراء الجاهلین، گریف‌ولد، ۱۸۶۹، ص ۱۹۵) و شیخو (شعراء النصرانیة قبل الاسلام، دارالمشرق، چاپ سوم، بیروت، ۱۹۶۷، ۵۰۸/۱) آن را در بخش شعرهای منسوب (منجول) به علقمة آورده‌اند با این روایت «و لست بجحی و لکن مَلَأَكًا...». این بیت در دیوان علقمة (ص ۱۱۸) آمده است. خطیب تبریزی در شرح اختیارات المفضل (تحقیق فخرالدین قباوه، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۹۸۷، ۳/۱۵۹۰) نیز پانوشت ۳، این بیت را در فصیحة ۱۱۹ علقمة بن عبده آورده و یادآور شده است که آن‌را تنها در روایت مرزوقی از المفضلیات یافته است (در دیوان المفضلیات به شرح ابن انباری، به تصحیح لایل دیده نمی‌شود) اعلم شتعمری نیز در اشعار الشعراء السنة الجاهلین (دارالآفاق الجديدة، بیروت، ۱۹۸۳، ۱/۱۴۸) آن را در گزیده شعرهای علقمة آورده است. اما ابو عبیده در مجاز القرآن (تحقیق محمد فواد سرگزی، خانجی، قاهره، ۱۹۵۴، ۳۳/۱ و ۳۵) و ابو حاتم رازی در کتاب الزینة فی الکلمات الاسلامیة العربیة (تحقیق حسین بن فضل الله الهمدانی، مرکز الدراسات والبحوث الجندیة، صنعاء، ۱۹۴۴، ۳۴۲) و جوهری در الصحاح ذیل «م ل ک» (تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۸۷، ۱/۱۶۱) آن را از قول ابو عبیده به شاعری جاهلی از عبدانفیس نسبت داده‌اند. و ابن منظور در لسان العرب ذیل «م ل ک» (۱۸۶/۱۳) گذشته از قول ابو عبیده، قول ابن سیراف را نیز آورده است که آن‌را سروده ابو وجرّه در مدح عبدالله بن زبیر دانسته است، اما ذیل «أ ل ک» و «ص و ب» نام شاعر را ذکر نکرده است. این بیت بدون ذکر نام شاعر در بسیاری جاها آمده است از جمله رساله الملائكة ابوالعلائی معری (ص ۱۶). برای دیگر مآخذ نگاه کنید به: شرح اختیارات المفضل (هماچا، پانوشت ۳) و ابن دُرَید کتاب جمهزة اللغة (تحقیق رمزی منیر البعلبکی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۷، ۲/۹۸۲) پانوشت ۱).

٢٩. چنین است روایت طبری (هماچا) و ابن انباری در شرح دیوان المفضلیات (ص ۶۲۴)، اما در مآخذ دیگر همه جا به جای مَلَأَكًا «مَأَلَكًا» آمده است. نگاه کنید به دیوان عدی بن زید العبادی، حَقِّقَهُ وَ حَمَعَهُ مُحَمَّدُ جَبَّارُ المَعْبُودِ، بغداد ۱۹۶۵، ص ۹۳؛ ابن قتیبة، الشعر و الشعراء (دارالثقافة، بیروت، ۱۹۶۴، ۱/۱۵۳)؛ جمهزة اللغة (۹۸۲/۲)؛ ابوالفرج اصفهانی، الأغانی (دارالثقافة، بیروت، ۱۹۶۲)؛ ابو عبید بکری، فصل المقال فی شرح کتاب الأمثال (تحقیق عبدالمجید عابدین و احسان عباس، خرطوم ۱۹۵۷، ۱/۹۴)؛

(از من به نعان پیغام ده که حبس و انتظار من به درازا کشیده است.)

و شاهد سوم:

أَبْشُرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنَكُّيلِ أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ ظَلُمًا حُسَيْنًا
مِنْ نَبِيِّ وَ مَلَائِكِ وَ رَسُولِ^{۴۰} تُلُّ أَهْلَ السَّمَاءِ يَذْعُرُونَ عَلَيْكُمْ

(ای کسانی که حسین را به ستم کشته‌اید، شما را به عذاب و عقوبتی سخت مزده می‌دهم. همه آسمانیان، پیامبران و فرشتگان و رسولان، شما را نفرین می‌کنند.)

از سه شاهد یاد شده به روشنی چنین برمی‌آید که ریشه مَلَأَ «لَأَك» است لا غیر. اما، چنانکه دیدیم، لغت‌شناسان - جز فیروز آبادی - به اجماع گفته‌اند که مَلَأَ مقلوب مَأْلَك است و لام و همزه بر اثر قلب مکانی جای نه بکدیگر برداشته‌اند سپس حرکت همزه به حرف ساکن پیشین انتقال یافته و خود به ضرورت حذف شده است (مَأْلَك ← مَلَائِك ← مَلَائِك ← مَلَكَ) و در تعلیل آن گفته‌اند که حذف همزه ناشی از کثرت استعمال است.^{۳۱} البته پدیده قلب یکی از مقوله‌های مهم صرف عربی است و در زبانهای دیگر پدیده‌ای کاملاً عادی است.^{۳۲} و در واقع میان «أَل ك» و «ل أ ك» قلبی نیز صورت گرفته است. اما برای روشن شدن موضوع نخست باید دید أَل ك که لغت‌شناسان آن را اصل گرفته‌اند به چه وجهی در زبان عربی از مَلَأَ مشتق شده است و شواهد کاربردهای این واژه‌ها کدام است و آیا این شواهد نظر شما را نسبت به این واژه تایید می‌کند یا نه؟

حقیقت این است که جستجوی نزدیک به استقصای نگارنده در شعر جاهلی برای یافتن کاربردی از صورت فعلی مجرد مَأْلَة «أَل ك» و «ل أ ك» نتیجه‌ای نداشته است. در هیچ‌یک از فرهنگهای عربی متقدم و متأخر و معاصر نیز شاهدهی برای این کاربرد نیامده است. راست است که ابن منظور ذیل «أَل ك» (۱/۱۸۴) آورده است که: «و يقال: أَلَك بين القوم اذا ترسل الكأ و الوكأ، والاسم منه الألوک».

→

ص ۲۱۷؛ ابن فارس، معنی اللغه، ذیل «أَل ك»؛ طبرسی، مجمع البیان، هامچا؛ ابن منظور، لسان العرب، ذیل «أَل ك» (۱/۱۸۳). نیز نگاه کنید به جهمرة اللغه، هامچا، پانوش ۲.

۳۰. لسان العرب، ذیل «أَل ك» (۱/۱۸۴).

۳۱. الفصحیح، ۱/۱۶۳؛ لسان العرب، ۱/۱۸۶.

۳۲. برای لغت Morphosis در زبان انگلیسی می‌توان مثالهای متعددی آورد، از جمله Waps به جای Wasp؛ Serreval به جای Catapult؛ Several به جای Caterpillar و از این قبیل. در زبان فارسی نیز می‌توان قلف و قفل، مغز و مزغ (پهلوی)، هوش و مازق و بسیاری موارد دیگر را مثال زد.

اما برای این فعل ثلاثی مجرد شاهدی به دست نداده است. بنابراین شاید سخن او ناظر به نوعی ساخت نظری - نه واقعی - است؛ به ویژه آنکه دیگر صورتهای فعلی واقعی ماده مورد بحث مدتها پیش از سده هشتم هجری از تداول افتاده است. از سوی دیگر لغت شناسان در تعلیل معنای «الک» و «الوک» راه به ترکستان رفته‌اند و نوشته‌اند الوک (= پیغام) را از آن رو چنین نامیده‌اند که در دهان جویده می‌شود (سمیت الوکاً لآنها تولک فی الفم. کتاب العين، ۴۰۹/۵. نیز نگاه کنید به تهذیب اللغة، ۳۷۰/۱۰؛ المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، ص ۲۱؛ لسان العرب، ۱۸۳/۱؛ تاج العروس، ذیل الک، ۱۰۳/۷)، زیرا آنان تنها با تعبیر «الک یألک الفرس اللجام ای: یعلکُه» [اسب لگام را می‌جوید]، حال آنکه «الک» به معنای «علک» (جویدن) ماده دیگری است و ربطی به ماده مورد بحث ما ندارد. میان الک (اللجام) و علک (اللجام) نوعی ابدال صورت گرفته است که در زبان عربی کاملاً معمول است و بسیاری وقتها همزه به عین تبدیل می‌شود. وانگهی لغت شناسان متقدم فعل «الک یألک» به معنای «جویدن» را چندان به رسمیت نمی‌شناختند زیرا یادآور شده‌اند که صورت معروف این فعل (لاک یلوک) (از ماده ل و ک) است (تهذیب اللغة، تحقیق علی حسن هلالی، مراجعة محمد علی النجار، الدار المصرية للتألیف و الترجمة، ۳۷۰/۱۰).

از مشتقات الک (به معنای پیغام فرستادن) چهار واژه (سه اسم و یک فعل) در شواهد شعری به کار رفته است:

۱. الوک: پیغام

و غلامٍ أُرسلتهُ أُمّه
بألوکٍ فَبَدَلْنَا مَا سَأَلْ ۳۳

۳۳. شرح دیوان لید، تحقیق احسان عباس، کویت، ۱۹۸۴، ص ۱۷۸؛ تفسیر طبری، ۱۵۶/۱؛ الصّحاح ۱۵۷۲/۴؛ کتاب الزینة، ص ۳۴۳؛ دیوان المفضلیات، ص ۶۲۰؛ لسان العرب، ۱۸۳/۱. برای شاهد دیگر این واژه نگاه کنید به بغدادی، خزائن الادب، تحقیق عبدالسلام هارون، مکتبه الخانجی بصر، قاهره، ۱۹۸۱، ۳۶۷/۴. بی‌مناسبت نیست در همین جا اشاره کنیم که واژه‌های عربی الوک و الوکة در تاریخهای فارسی دوره مغول به معنای «پیغام، پیغام مکتوب، نامه» به کار رفته است (نگاه کنید به جویفی، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمدین عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۵۵ / ۱۹۳۷ م، ج ۲، ص ۸۹، ۲۱۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ مبارک غازانی، به تصحیح کارل یان، مطبعة ستمن اوستین در هرتفورد از بلاد انگلستان، ۱۳۵۸ / ۱۹۴۰ م، ص ۵۹؛ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳ هـ، ص ۷۴؛ و صاف، تاریخ و صاف الحضرة، به اهتمام محمد مهدوی اصفهانی، بمبئی، ۱۲۶۹ هـ، ص ۴۹۸). تا آنجا که نگارنده می‌داند واژه‌های یاد شده در متون فارسی پیش و پس از این دوره به کار نرفته است. همین نکته باعث شده است که برخی آنها را مغولی بپندارند (نگاه کنید به فرهنگ آندراج و لغت نامه دهخدا، ذیل الوکة و الوک). شمس شریک امین نیز در فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول (فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۰۳، ۱۰۳. پانویست ۶) به نقل از دورفر «الوکة» را مغولی دانسته است. حال آنکه دورفر به ریشه «الک» اشاره کرده است.

(و پس‌رکی که مادرش او را همراه با پیغامی فرستاده بود، و ما آنچه می‌خواست به او دادیم.)

۲. مَلَكَةٌ يَا مَلَكَةٌ: پیغام

أَبْلَغُ أَبَا دَخْتَنُوسَ مَلَكَةٌ عَنِ الَّذِي قَدْ يُقَالُ مِ الْكَذِبِ ۳۴

(به ابو دختنوس درباره دروغهایی که ممکن است بگویند پیغام ده.)

۳. مَالِك: پیغام

قَدْ أَنَا نِي عَنْ مُرَيْئِي مَالِكٌ لَابِنَةِ الْحِصَاءِ أَنْ هَبَّهَا فُجِدَ ۳۵

(از مردی حقیر پیغامی به من رسیده است که ابنة الحیصاء [نام شتری است] را ببخش و گشاده دستی کن.)

این شواهد نشان می‌دهد که مشتقات ماده «أَل ك» واقعاً در زبان عربی به کار رفته است. اکنون

چهار شاهد از صورت جمع «مَالِك» و «مَلَكَةٌ» به دست می‌دهیم

أَبْلَغُ لَدَيْكَ مَعْقِلَ بْنَ خُوَيْلِدٍ مَلَأَنِكَ هَدْيَهَا إِلَيْهِ هُدَاهَا ۳۶

(به معقل بن خویلد پیغامهایی برسان که پیغام رسانان به گوش او خواهند رسانند.)

مَنْ مَبْلَغُ مَلَائِكِي حُبَشِيًّا أَخَا بَنِي زَيْفَةَ الصُّبْحِيًّا ۳۷

(کیست که پیغامهای مرا به حبشی، از بنو زلفیه و بنو صبح، برساند.)

أُمِّيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ فِي بَيْتِ زَيْرٍ مَلَائِكٍ رَأَى مَعْنَى «فَرَشْتِكَانَ» بِهَ كَارِبْرَدَةَ اسْتِ

وَ فِيهَا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَوْمٌ مَلَائِكٌ ذَلَّلُوا وَ هُمْ صَعَابٌ ۳۸

۳۴. الضحاح، ۱۵۳/۴؛ لسان العرب، ۱۸۳/۱. برای چند شاهد دیگر نگاه کنید به: کتاب العین، ۴۰۹/۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق محمد حمیدالله، دارالمعارف بمصر، قاهره، ۱۹۵۹، ۳۳۲/۱؛ رسالة الملائكة، ص ۷؛ لسان العرب، ۱۸۳/۱؛ شیخو، شعراء النصرانية قبل الاسلام، ۳۶۸، ۲۵۷/۱.

۳۵. دیوان امرئ القیس، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف، قاهره ۱۹۸۴، ص ۲۱۵. و شواهد دیگر در دیوان المفضلیات، ص ۶۲۴؛ مرزوقی، شرح دیوان الحماسة، تحقیق احمد امین و عبدالاسلام هارون، دارالجلیل، بیروت ۱۹۹۱، ۱۰۲۷/۳؛ شیخو، شعراء النصرانية قبل الاسلام، ۴۵۳/۱.

۳۶. دیوان الهذلیین، الدارالقومية للطباعة والنشر، قاهره ۱۹۶۵، ۱۶۲/۱.

۳۷. هانجا، ۸۶/۳.

۳۸. تفسیر طبری، ۱۵۵/۱. برای چند شاهد دیگر از کاربرد ملائکه به این معنا نگاه کنید به شیخو، النصرانية و آدابها بین عرب الجاهلیة، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۹، ص ۱۶۴ تا ۱۶۶.

صورت جمع «مآلک» نیز در مواردی نادر به کار رفته است، مانند

أَلَا أَيْلَعًا عَنِّي زِيَادًا مَالِكًا رَسُولًا إِلَيْهِ حَيْثُ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ ٣٩

٤. فعل الْكُنِيَ: پیغام مرا برسان

برای این فعل در شعر جاهلی و مُحَضَّرَم شواهد متعددی می توان یافت. نخست نمونه هایی از کاربرد آن را می آوریم و سپس به بررسی ریشه آن می پردازیم.

الْكُنِيَ إِلَى قَوْمِي ضَبِيعَةَ أَنَّهُمْ أَنَسَى فَلَمَوْمُوا بَعْدَ ذَلِكَ أَوْدَعُوا ٤٠

(به قوم من، ضبیعه، پیغام ده که مردم من ایشانند، خواه سرزنش کنید و خواه دست بدارید.)

الْكُنِيَ يَا عَتِيقُ إِلَيْكَ قَوْلًا سَتَهْدِيهِ الرُّوَاةُ إِلَيْكَ عَنِّي ٤١

(ای عتیق! بگذار به تو پیغامی بفرستم که راویان آن را به گوش تو خواهند رساند.)

الْكُنِيَ إِلَى قَوْمِي السَّلَامَ رِسَالَةً بَأَيَّةِ مَا كَانُوا ضِعَافًا وَلَا عَزْلًا ٤٢

پیدا است که فعل الْكُنِيَ صِبْغَةً امر از باب افعال است، و باز پیدا است که صِبْغَةً امر ریشه «الْك» در باب افعال الْكُنِيَ است (الْك ← الَّك ← الَك). و از آنجا که تخفیف ساخت «الْكُنِيَ» به «الْكُنِيَ» در زبان عربی معمول نیست ناچار شده اند بگویند که در اینجا ابدال صحیح صورت نگرفته است ٤٣ و همزه دوم الَك [= الَّك] پس از لام قرار گرفته و برای تخفیف حذف شده است (الَّكُنِيَ ← الْكُنِيَ ← الْكُنِيَ). برخی دیگر برای گریز از این بن بست ریشه ای را که مقلوب تصور کرده اند [یعنی لَأَك] را به باب

٣٩. دیوان ابی الأَنُودِ الدَّوْلِيِّ صنعه أبی سعید الحسن السَّكْرِي، تحقیق محمد حسن آل یاسین، مؤسسة ایف للطباعة و التصوير، بیروت، ١٩٨٢، ص ٦٢. طبری (هماجنا) یاد آور شده است که اگر صورت «مآلک» به کار رود باید آن را به صورت مآلک جمع بست اما من این جمع را از طریق سماع به یاد ندارم.

٤٠. کتاب الزینة، ص ٣٤٤؛ شعراء التصانیه قبل الاسلام، ٣٤٢/١، بیت از متلمس است.

٤١. با روایتی کم و بیش متفاوت در دیوان التابغة الذبیانی، دار صعب، بیروت، ١٩٨٠، ص ١٨٩؛ کتاب العین، ٤٠٩/٥؛ کتاب الزینة، ص ٣٤٤؛ تفسیر طبری، ١٥٦/١؛ دیوان المفضلیات، ص ٦٢٥؛ لسان العرب، ١٨٤/١.

٤٢. بیت متعلق به عمرو بن شاس است. نگاه کنید به: رسالة الملائكة، ص ٧؛ لسان العرب، ١٨٤/١؛ اقرب الموارد، ١٨/٣؛ برای برخی شواهد دیگر نگاه کنید به: دیوان حسان بن ثابت، تحقیق ولید عرفات، لندن ١٩٧١، ٢٥٣/١؛ دیوان الهذیلین، ١٤٦/١؛ تفسیر طبری، ١٥٦/١؛ کتاب الزینة، ص ٣٤٤؛ شرح دیوان الحماسة، ١٠٢٧/٣؛ خزنة الادب، ١٠٤/٢، ٣١٣/٥، ٢٩٨/٩؛ دیوان نابغة الذبیانی، ص ١٧٣؛ زحمتی، اساس البلاغة دارالمعرفة، بیروت، ص ١٠٩.

٤٣. مثلاً نگاه کنید به: قول الحیانی در لسان العرب، ٢١٠/١٢ و مرزوقی در شرح دیوان الحماسة، ١٠٢٧/٣.

برده‌اند! و ناچار پذیرفته‌اند که اصل الِکْنِی الَّتِکْنِی است زیرا برای حذف همزه چاره دیگری وجود ندارد. اما در حقیقت به هیچ‌یک از این تعلیلهای نیازی نیست. کافی است که ریشه اصلی را «لَأَکْ» بگیریم. آن‌گاه خواهیم دید که فعل امر آن در باب افعال به صورت الَّتِکْنِی درمی‌آید و هنگامی که کسره همزه به حرف ساکن قبلی داده شود و خود همزه به حرف مد مناسب حرکت حرف ماقبل تبدیل شود، صورت الِیْکْنِی به دست می‌آید، و در این حالت حرف «ی» به ناگزیر حذف می‌شود، زیرا حرف مابعد آن ساکن است. به این ترتیب صورت حاصل کاملاً با قواعد ابدال و اغلال در زبان عربی سازگار خواهد بود و جای هیچ بحث و جدلی باقی نمی‌ماند.^{۴۴} و این درست همان کاری است که فیروزآبادی با ریشه لَأَکْ کرده است.

از صیغه‌های فعل «الْأَکْ یُلْکِکُ، إِلاکَة» تنها صیغه امر الِکْنِی برجای مانده است. در متون عربی هیچ شاهدهی از صیغه‌های ماضی و مضارع آن نمی‌یابیم. این واقعیت نشان می‌دهد که فعل مورد بحث سخت کهن است.^{۴۵}

اکنون باید اشاره بسیار کوتاهی به مقوله «قلب مکانی» کنیم و ببینیم که قلب مکانی چه کمکی به موضوع بحث ما می‌کند. لغت‌شناسان و نحویان متقدم عرب تنها به گفتن این نکته بسنده کرده‌اند که قلب از الگوهای زبانی عربی است (من سنن العرب) و مثالهایی برشمرده‌اند مانند: «جذب، جذب»، «یئس، أیس»، «ألک، لَأَکْ»، «إضمحل، اضمحل»، «شهره، شهره»، «اکفهز، اکرهف» و غیره. تنها ابن جنی (متوفای ۳۹۲ هـ) در کتاب الخصائص اندکی به تفصیل پرداخته است و قلب را به دو گروه بخش کرده است: در گروه اول هر دو صورت اصیل است و هیچ‌یک برگرفته از دیگری نیست، مانند «جذب، جذب». از نظر ابن جنی معیار اصالت کثرت تصرف است. در گروه دوم یک صورت اصلی و یک صورت فرعی وجود دارد. وی در این زمینه «إضمحل اضمحل» را مثال زده است و اولی را اصلی و دومی را فرعی دانسته است. به گفته وی اضمحل صرف پذیرتر بوده است، زیرا دارای مصدر اضمحلال است، حال آنکه از اضمحل مصدر اضمحلال نیامده است. اما زبان‌شناس امروز در همه مثالهای قلب مکانی یک صورت را اصلی و دیگری را فرعی می‌شمارد، با این تفاوت که گاه برخی از صورتهای فرعی بیش از صورتهای اصلی رواج می‌یابد و از مشتقات گوناگونی برخوردار

۴۴. همه فعلهای اجوف در باب افعال مبتنی بر همین قاعده است.

۴۵. ابراهیم انیس، «الکئی الیها بالسلام و الکتی الیها السلام»، مجلة مجمع اللغة العربیة، قاهره، الجزء الثانی و الثلاثون (شوال

۱۳۹۳ هـ / نوامبر ۱۹۷۳ م)، ص ۹، ۱۰.

می‌شود.^{۴۶} بررسیهای آماری ریشه‌های زبان عربی که با کمک کامپیوتر صورت گرفته است امکان تفسیر علمی و دقیق پدیده قلب مکانی را فراهم آورده است. براساس این آمارها زنجیره آوایی رایج‌تر صورت تازه‌تر (یعنی مقلوب) ماده لغوی را تشکیل می‌دهد و زنجیره‌های کم‌کاربردتر صورت اصلی و کهن ماده لغوی است. اگر این نتیجه را در مورد دو صورت «الک» و «لأک» به کار ببریم، خواهیم دید که صورت دوم (لأک) تداول کمتری داشته است، و بنابراین اصل است و صورت اول (الک) که تداول بیشتری داشته است فرع آن خواهد بود. در آمارهای کامپیوتری یاد شده ریشه‌های ثلاثی که دو حرف اول آنها را لام و همزه تشکیل می‌دهد تنها دوبار آمده است، اما ریشه‌هایی که دو حرف اول آنها همزه و لام است یازده بار آمده است. همچنین، تنها یک ریشه ثلاثی با دو حرف آخر همزه و کاف دیده می‌شود، حال آنکه شمار ریشه‌هایی که دو حرف آخر آنها لام و کاف است به هشت می‌رسد. بنابراین تردیدی در اصالت ماده «ل اک» در زبان عربی و فرعی بودن «أل ک» باقی نمی‌ماند.^{۴۷}

در پایان، اشاره‌ای کوتاه به دو نکته دیگر لازم می‌نماید:

واژه‌های مَالک و مَالکة در شواهد شعری و فرهنگهای لغت هم به ضمّ لام آمده است و هم به فتح آن. سیبویه (متوفای ۱۸۰ هـ) یادآور شده است که زبان عربی وزن مَفْعَل ندارد و لغت‌شناسان بعدی واژه‌هایی همچون مَكْرُم و مَعُون را مثال زده‌اند که البته چاره‌ساز نیست، بدیهی است که باید مَالک را صورت مَرَحَم مَالکة گرفت.^{۴۸} وزن مَفْعَلَة در زبان عربی کاملاً موجه است؛ هرچند این وزن با روند کلی و تدریجی قیاسی‌تر شدن قالبها و اوزان زبان عربی به صورت مَفْعَلَة درآمده است. این موضوع به روشنی قابل اثبات است اما به بحثی مستقل نیازمند است.

دیدیم که برخی از لغت‌شناسان مَلک (فرشته) را از ریشه مَلک پنداشته بودند. این اشتباه به‌ویژه در صیغه جمع أملاک (به معنای فرشتگان) که در بسیاری از فرهنگهای لغت آمده است خودنمایی می‌کند، و پیداست که املاک در اصل جمع مَلک (پادشاه) است. به نظر می‌آید که این توهّم تنها

۴۶. ابراهیم انیس، «مسطرة اللّغوی»، مجلة مجمع اللغة العربیة، قاهره، الجزء التاسع و العشرون (صفر ۱۳۹۲ هـ / مارس ۱۹۷۲ م)، ص ۸، ۹.

۴۷. ابراهیم انیس، «مَلک»، ملاک، ملائک، ملائکة، مجلة مجمع اللغة العربیة، قاهره، الجزء الواحد و الثلاثون (صفر ۱۳۹۳/مارس ۱۹۷۳ م)، ص ۱۲.

۴۸. به عنوان نمونه نگاه کنید به ابن جنّی، التمام فی تفسیر أشعار هذیل، تحقیق احمد ناجی القیس، خدیجة عبدالرزاق الحدیدی، احمد مطلوب، بغداد، ۱۹۶۲، ص ۱۵۹.

منحصر به زبان عربی نیست. نلدکه به وجود چنین خلطی میان مَلْک (فرشته) و ملیک در زبان حبشی اشاره کرده است، و رودوکاناکیس^{۴۹} بر آن افزوده است که این خلط بسیار جدی است زیرا در دیگر لهجه‌های عربی جنوبی نیز دیده می‌شود.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

49. Rhodokanakis, N., "Zur semitischen Sprachwissenschaft", *WZKM*, XXV (1911), s. 71.